

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۴۰)

پنج‌شنبه ۲۱-۰۶-۱۴۳۴؛ ۱۲-۰۲-۱۳۹۲-۰۵-۲۰۱۳

I. وصیتی علوی

1. **وصیتی علوی:** امام علی- علیه السلام- در ضمن یکی از وصیت‌های خود به فرزند گرامی‌ش، امام حسن مجتبی- علیه السلام- اشارتی دارند ربّانی به عطایای الهی، که آن را در اینجا برای استفاده هرچه بیشتر می‌آوریم (نهج البلاغه، نامه ۳۱، فیض):

... وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي يَبْدُو خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ أُذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفُلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَ تَسْتَزِجَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مِنْ يَحْجُبُهُ عَنْكَ وَ لَمْ يُلْجِئَكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَمْتَنِعْكَ مِنْ أَسْأَلِهِ مِنَ الثَّوْبَةِ وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ بِالْقِيَمَةِ وَ لَمْ يَقْصَحْكَ حَيْثُ الْقَضِيحَةُ بِكَ أَوَّلَى وَ لَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجُرْمَةِ وَ لَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ بَلْ جَعَلَ تَرْوَعَكَ عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً وَ حَسَبَ حَسَنَتِكَ عَشْرًا وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ وَ بَابَ الْإِسْتِعَاذِ فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاءَكَ وَ إِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ فَأَقْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ وَ أَبْنَيْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ وَ شَكَّوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ وَ اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ وَ اسْتَعْنَيْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ وَ سَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ وَ صِحَّةِ الْأَبْدَانِ وَ سَعَةِ الْأَرْزَاقِ ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أُذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ فَمَتَى شِئْتَ اسْتَمْتَنَحْتَ بِالْدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ وَ اسْتَمْتَطَرْتَ شَأْيِبَ رَحْمَتِهِ فَلَا يُغْطِطُّكَ إِعْطَاءُ إِجَابَتِهِ فَإِنَّ الْعُطْيَةَ عَلَى قَدَرِ النَّيَّةِ وَ ثَمًّا أُخْرِجَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَكْثَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ وَ أَجْزَلَ لِعَاطَةِ الْإِمْلِ وَ ثَمًّا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ وَ أُوتِيتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ أَجَلًا أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أُوتِيتَهُ فَلَتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَنَالَهُ وَ يُنْفَى عَنْكَ وَبَالَهُ فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَ لَا تَبْقَى لَهُ ...

(بدان همان کسی که گنجهای آسمانها و زمین را در اختیار دارد بتو اجازه دعا و درخواست را داده است و اجابت آن را نیز تضمین نموده، بتو امر کرده که از او بخواهی تا بتو عطا کند و از او درخواست رحمت نمائی، تا رحمتش را بر تو فروفرستد.

خداوند بین تو و خودش را کسی قرار نداده که حجاب و فاصله باشد و تو را مجبور نساخته که بشفیع و واسطه‌ای پناه ببری. و مانعت نشده که اگر کار خلافی نمودی توبه کنی در کيفر تو تعجیل ننموده و در انابه و بازگشت بر تو عیب نگرفته است. در آنجا که فضااحت و رسوائی سزاوار تو است، تو را رسوا نساخته و برای بازگشت و قبول توبه شرائط سنگینی قائل نشده است در جریمه با تو به مناقشه نپرداخته و تو را از رحمتش مأیوس نساخته است بلکه باز گشت تو را از گناه حسنه و نیکی قرار داده، گناه و بدیت را يك، و نیکی را ده بحساب آورده است و در توبه و باز گشت و عذر خواهی را برویت گشوده است. پس آن گاه که ندایش کنی بشنود، و آن زمان که با او نجوا نمائی سخنت را میداند، پس حاجتت را بسوی او می‌بری، و آن چنانکه هستی در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی هر گاه بخواهی با او درد دل می‌کنی و ناراحتی و مشکلاتت را در برابر او قرار می‌دهی از او در کارهای استعانت می‌جوئی، و از خزائن رحمتش چیزهایی را می‌خواهی که جز او کسی قادر باعطاء آن نیست: مانند عمر بیشتر، تندرستی بدن، و وسعت روزی، بار دیگر تأکید می‌کنم که خداوند کلیدهای خزائنش را در دست تو قرار داده، زیرا بتو اجازه داده که از او درخواست کنی، بنا بر این هر گاه خواستی، می‌توانی بوسیله دعا درهای نعمت خدا را بگشائی، و باران رحمت خدا را فرود آوری اما هرگز نباید از تأخیر در اجابت دعا مأیوس گردی زیرا **بخشش به اندازه نیت است**. گاه می‌شود که اجابت بتأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش و عطای در خواست کننده بیشتر گردد و گاه می‌شود که در خواست می‌کنی اما اجابت نمی‌گردد در حالی که بهتر از آن بزودی، و یا در موعد مقرری بتو عنایت خواهد شد و یا این که بخاطر چیز بهتری این خواسته‌ات بر آورده نمی‌شود زیرا چه بسا چیزی را می‌خواهی که اگر بتو داده شود موجب هلاکت دین تو می‌شود. روی این اصل باید خواسته تو همیشه چیزی باشد... که جمال و زیباییش برایت باقی و وبال و بدیش از تو رخت بربندد، مال برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند...

II. فص حکمت نفثی در کلمه شبنی

2. متن و ترجمه:

وَ أَمَّا الْمَنْحُ الْأَسْمَائِيَّةُ، فَاعْلَمْ أَنَّ مَنْحَ اللَّهِ - تعالى - خَلْفَهُ رَحْمَةٌ مِنْهُ بِهِمْ، وَ هِيَ كُلُّهَا مِنَ الْأَسْمَاءِ. فَإِذَا رَحْمَةً خَالِصَةً كَالطَّيِّبِ مِنَ الرِّزْقِ اللَّذِيذِ فِي الدُّنْيَا الْخَالِصِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ يُعْطَى ذَلِكَ الْأَسْمُ الرَّحْمَنُ. فَهُوَ عَطَاءُ رَحْمَتِي. وَ إِذَا رَحْمَةٌ مُتَمَرِّجَةٌ كَشَرْبِ الدَّوَاءِ الْكَرِّهِ الَّذِي يَغْفِقُ شُرْبُهُ الرَّاحَةَ، وَ هُوَ عَطَاءُ إِلَهِي، فَإِنَّ الْعَطَاءَ الْإِلَهِي لَا يَتَمَكَّنُ إِطْلَاقَ عَطَائِهِ مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ عَلَى يَدَيِ سَادِنٍ مِنْ سَدَنَةِ الْأَسْمَاءِ.

و اما بخشش‌های آسمانی، بدان که بخشش الله- تعالی- به خلق خود رحمتی است از او به آنها، و آنها (بخشش‌ها) همه از آسمان می‌باشند، یا رحمتی خالص مانند رزق لذیذ پاکیزه در دنیا، که خالص می‌باشد روز قیامت، و آن را اسم الرحمن عطا می‌کند، و عطایی است رحمانی، و یا رحمتی است آمیخته مانند نوشیدن دواء ناخوشایندی که نوشیدنش راحت را به دنبال دارد، و آن عطایی است إلهی، چه عطاء إلهی را نمی‌توان عطاء کردنش را از او دانست بدون آنکه بر دست خادمی از خادمان آسمان بوده باشد.

فَتَارَةً يُعْطِي اللَّهُ الْعَبْدَ عَلَى يَدَيِ الرَّحْمَنِ فَيَخْلُصُ الْعَطَاءُ مِنَ الشُّوْبِ الَّذِي لَا يُلَاقِيهِ الطَّبَعُ فِي الْوَقْتِ أَوْ لَا يُبِيلُ الْعَرَضَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ. وَ تَارَةً يُعْطِي اللَّهُ عَلَى يَدَيِ الْوَاسِعِ فَيُعَمِّمُ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْحَكِيمِ فَيَنْظُرُ فِي الْأَصْلَحِ فِي الْوَقْتِ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْوَهَّابِ، فَيُعْطِي لِئَنعَمَ لَا يَكُونَ مَعَ الْوَاهِبِ تَكْلِيفُ الْمُعْطَى لَهُ بِعَوَضٍ عَلَى ذَلِكَ مِنْ شُكْرِ أَوْ عَمَلٍ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْجَبَّارِ فَيَنْظُرُ فِي الْمَوْطِنِ وَ مَا يَسْتَحِقُّهُ، أَوْ عَلَى يَدَيِ الْعَقَّارِ فَيَنْظُرُ [فِي] الْمَحَلِّ وَ مَا هُوَ عَلَيْهِ. فَإِنْ كَانَ عَلَى حَالٍ يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ فَيَسْتُرُّهُ عَنْهَا، أَوْ عَلَى حَالٍ لَا يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ فَيَسْتُرُّهُ عَنْ حَالٍ يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ فَيَسْمَى مَعْصُوماً وَ مُعْتَنَى بِهِ وَ مَحْفُوظاً وَ غَيْرَ ذَلِكَ بِمَا شَاكَلَ هَذَا النَّوعُ.

پس، گاه الله می‌بخشد به عبد بر دست الرحمن، و خالص می‌شود آن عطاء از آمیختگی‌ایی که سازگار نباشد با طبع در آن وقت، و یا برآورده نمی‌گرداند غرض را، و آنچه شبیه آن است. و گاه الله می‌بخشد بر دست الواسع، و فراگیر می‌شود، یا بر دست الحکیم، که می‌نگرد به آنچه شایسته‌ترین است در آن وقت، یا بر دست الوهاب، که می‌بخشد تا انعام کرده باشد، که با واهب تکلیفی چون شکر یا عمل بر گیرنده در عوض آن نیست، یا بر دست الجبار، که می‌نگرد به موطن و آنچه استحقاقش را دارد، یا بر دست الغفار، که می‌نگرد به محل و آنچه او بر آن است، که اگر بر حالی باشد سزاوار عقوبت، بپوشاند او را از آن، و اگر بر حالی باشد غیر سزاوار عقوبت، بپوشاند او را از حالی که سزاوار عقوبت است، و در نتیجه، معصوم نامیده شود، و مورد عنایت و محفوظ، و غیر این‌ها از آنچه شبیه این نوع است.

وَ الْمُعْطَى هُوَ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ مَا هُوَ خَازِنٌ لِمَا عِنْدَهُ فِي خَزَائِنِهِ. فَمَا يُخْرِجُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ عَلَى يَدَيِ اسْمٍ خَاصٍ بِذَلِكَ الْأَمْرِ. فَ "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (۲۰:۵۰ طه) عَلَى يَدَيِ الْعَدْلِ وَ إِخْوَانِهِ.

و معطی الله است از آن حیث که او خازن چیزی است که خزاین آن نزد اوست، و خارج نمی‌نماید آن را مگر با قدری معلوم بر دست اسمی که خاص آن امر است. پس، "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (۲۰:۵۰ طه) [می‌بخشد به هر چیزی خلقش را] بر دست عدل و برادرانش.

وَ أَسْمَاءُ اللَّهِ لَا تَنْتَاهِي لِأَنَّهَا تُعَلَّمُ بِمَا يَكُونُ عَنْهَا- وَ مَا يَكُونُ عَنْهَا غَيْرُ مُتَنَاهٍ- وَ إِنْ كَانَتْ تَرْجِعُ إِلَى أَصُولٍ مُتَنَاهِيَةٍ هِيَ أُمّهَاتُ الْأَسْمَاءِ أَوْ خَضْرَاءُ الْأَسْمَاءِ. وَ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَمَا نَمَّ إِلَّا حَقِيقَةٌ وَاحِدَةٌ تُقْبَلُ جَمِيعُ هَذِهِ التَّسْبِ وَ الْإِضَافَاتُ الَّتِي يَكُونُ عَنْهَا بِالْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ.

و اسماء الله را نهایی نیست، چرا که آنها با آنچه از آنهاست شناخته می‌شوند- و آنچه از آنهاست نا متناهی است- هرچند بر می‌گردند به اصل‌هایی متناهی، که همان امّهات اسماء یا حضرات اسماء باشند. و در حقیقت، در میان نباشد مگر یک حقیقت که قبول می‌کند جمیع این نسبت‌ها و إضافاتی را که از آنها به عنوان اسماء إلهی اشاره می‌شود.

وَ الْحَقِيقَةُ تُعْطَى أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ اسْمٍ يَظْهَرُ، إِلَى مَا لَا يَتَنَاهَى، حَقِيقَةٌ يَتَمَيَّزُ بِهَا عَنْ اسْمٍ آخَرَ، تِلْكَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي بِهَا يَتَمَيَّزُ هِيَ الْأَسْمُ عَيْنُهُ لَا مَا يَقَعُ فِيهِ الْأَشْتِرَاكُ، كَمَا أَنَّ الْأَعْطِيَّاتِ تُتَمَيَّزُ كُلُّ أُعْطِيَةٍ عَنْ غَيْرِهَا بِشَخْصِيَّتِهَا، وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ أَصْلِ وَاحِدٍ، فَمَعْلُومٌ أَنَّ هَذِهِ مَا هِيَ هَذِهِ الْأُخْرَى، وَ سَبَبُ ذَلِكَ تَمَيُّزُ الْأَسْمَاءِ.

و حقیقت آن است که هر اسمی که ظاهر می‌شود تا بی‌نهایت حقیقتی دارد که با آن تمایز می‌یابد از اسمی دیگر. آن حقیقتی که بدان تمایز می‌یابد خود همان اسم است، نه آنچه در آن اشتراك است، همچنان که در عطایا نیز هر عطایی تمایز می‌یابد از غیر خود با شخصیت خود هرچند از یک اصل بوده باشند. معلوم است که این غیر آن دیگری است، و سبب آن تمایز اسماء است.

3. **شرح خوارزمی:** در شرح خوارزمی، که ترجمه از اد شرح قیصری است (ص ۱۴۵-۱۴۰) چنین آمده است: ... چون شیخ- قدس الله سره- فارغ از تقریر تجلیات ذاتیه شد، و از بیان آن چه کلام بدان منجر شد شروع کرد در تقریر تجلیات اسمائیه و منح و عطایای آن، و گفت:

بدان که عطای حق خلق را رحمت است از او ایشان را. یعنی منح و عطایا فایض نمی‌شود مگر از حضرت الهیت، که مشتمل است ذات و صفات را، اما نه [از] آن حیثیت بلکه از حیثیت اسماء و صفات، و آن چه اول فایض می‌شود رحمت وجود است و حیات، بعد از آن هر چه تابع این هر دو باشد از اعطیات.

و این بر سه قسم است:

قسمی رحمت خاصه باشد بحسب ظاهر و باطن.

و قسمی دیگر رحمت ممتازجه باشد. و این یا در ظاهر رحمت باشد و در باطن نعمت یا بعکس این. کما قال امیر المؤمنین- کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ: "سبحان من اتسعت رحمته لأوليائه في شدة نعمته و اشتدت نعمته لاعدائه في سعة رحته، [در نهج البلاغة، خ ۸۹، فیض: هُوَ الَّذِي اسْتَدَّتْ نِعْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِعْمَتِهِ]. اَوَّلُ چُون رَزَقَ لِذِيذِ حَلَالِ طِيبِ دَر دُنْیَا وَ عِلْمِ وَ مَعَارِفِ نَافِعِهِ دَر آخِرَتِ. وَ دُومِ چُون اَشْیَائِیْ کِه مَلاَیْمِ طَبِیْعَتِ بَاشَدِ چُون اَکْلِ حَرَامِ وَ شَرَبِ خَمَرِ وَ سَایِرِ فُسُوقِ وَ مَوَافَقَتِ نَفْسِ کِه سَبَبِ دُورِیِ اسْتِ از حَقِّ. وَ سِیمِ چُون شَرَبِ دَوَایِیِ کِه طَبِیْعَتِ از او مَتَنَفَّرِ شُودِ وَ لَیْکِنِ بَعْدِ از خُورْدَنِ رَاحَتِ وَ صَحْتِ آرد. وَ قَسمِ اَوَّلِ عَطَایِ رَحْمَانِیِ اسْتِ بِحَسَبِ ظَهْوَرِ رَحْمَتِ مُحَضَّهِ از او، وَ اِینِ از اَن حَیْثِیَّتِ بَاشَدِ کِه "رَحْمَن" مَقَابِلِ اسْمِ "مَنْتَقَم" اسْتِ، نِه از اَن رُویِ کِه اسْمِ ذَاتِ اسْتِ بِاِجْمَاعِ صِفَاتِ.

و قسم دوم و سیوم عطاای الهی است به اعتبار جامعیت او صفات را، نه به اعتبار ذات. و عطاای الهی جز بر دست سادنی از سدنه اسماء و صفات واصل نشود، چه تعیین عطا اقتضا می‌کند انتساب را به اسم معین. و مشاهده و ادراک رحمت را در قسم ثالث دیده‌ای باید به لمعات تجلیات پادشاهی روشن، و دلی باید به نسما ت نفحات الهی گلشن تا ببند که بلا عطاست، پس از عطا نالیدن خطاست. آری در هر بلایی و لایی و در هر جفایی و فایی و در هر جمالی جلالی است. بیت:

مجوی شادی چون در غم است میل نگار	که در دو پنجه شیرین تو ای عزیز شکار
اگر چه دلبر ریزد گلایه بر سر تو	قبول کن تو مر آن را به جای مشک تبار
درون تو چو یکی دشمن است پنهانی	بجز جفا نبود هیچ دفع آن سگسار
کسی که بر نمدی چوب زد نه بر نمد است	ولی غرض همه آن تا برون شود ز غبار
غبار هاست درون تو از حجاب منی	همی برون نشود آن غبار از یک بار
به هر جفا و به هر زخم اندک اندک آن	رود ز دیده دل گه به خواب و گه بیدار
اگر به خواب گریزی به خواب در بینی	جفای یار و سخطهای آن نکو کردار
تراش چوب نه بهر هلاکت چوب است	که بنده را بنماید صفاتش آخر کار

فَتَارَةً يُعْطِي اللهُ الْعَبْدَ عَلَى يَدَيِ الرَّحْمَنِ فَيَخْلُصُ الْعَطَاءُ مِنَ الشُّوْبِ الَّذِي لَا يَلَايِمُ الطَّبْعَ فِي الْوَقْتِ أَوْ لَا يُبِيلُ الْغُرْضَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ.

پس حق تعالی بنده را گاه بر دست "رحمن" عطا بخشد. پس عطا خالص باشد از آن چه ملایم طبع او نباشد در حال وصول، اگر چه در مال بعضی خالص نباشد از تضمن نعمت در دنیا یا در آخرت. و نیز خالص باشد از منع نیل غرض و آن چه مشابه این باشد از موجبات کدورات در وقت و از موانع حصول أغراض.

وَ تَارَةً يُعْطِي اللهُ عَلَى يَدَيِ الْوَاسِعِ فَيُعَمِّمُ، وَ گاه حضرت حق بر دست واسع عطا دهد تا عموم خلایق را شانی باشد چون صحت و رزق.

أَوْ عَلَى يَدَيِ الْحَكِيمِ فَيَنْظُرُ فِي الْأَصْلَاحِ فِي الْوَقْتِ، وَ گاه بر دست حکیم بخشد. پس نظر کند در آن چه صالح‌تر باشد بنده را در حال، چه حکیم عمل نمی‌کند مگر به مقتضای حکمت و نظر نمی‌کند جز بر مصلحت در وقت. پس عطا دهد آن چه مناسب بنده باشد در این وقت تا بنده به مشاهده آن حال از سر تسلیم گوید بیت:

من دل ز مراد خویش بر داشته‌ام	سر بر فلک نهم بر افراشته‌ام
چون مصلحت مرا تو به می‌دانی	من مصلحت خود به تو بگذاشته‌ام

أَوْ عَلَى يَدَيِ الْوَقَّابِ، فَيُعْطِي لِئَنعَمَ لَا يَكُونَ مَعَ الْوَاهِبِ تَكْلِيفُ الْمُعْطَى لَهُ بِعَوَضٍ عَلَى ذَلِكَ مِنْ شُكْرِ أَوْ عَمَلٍ، وَ گاه بر دست واهب بخشد. پس تکلیف نکند بنده را عوضی بر آن عطا از شکر یا عملی دیگر، تا بنده گوید، بیت:

ز هی فیض فضل تو از حد فزون	نگنجد در افضال تو چند و چون
منزه عطایت ز شوب غرض	میرا نوالت ز نیل عوض

أَوْ عَلَى يَدَيِ الْجَبَّارِ فَيَنْظُرُ فِي الْمَوْظِنِ وَ مَا يَسْتَحِقُّهُ، وَ گاه بر دست جبار بخشد. پس نظر کند به بنده را استحقاقش و جبر و انکسار او کند اگر شکستگی باشد. آری، بیت:

خواجه اشکسته بند آن جا رود	که در آن جا پای اشکسته بود
----------------------------	----------------------------

و قهر کند اگر متجبر و متکبر باشد.

أَوْ عَلَى يَدَيِ الْغَفَّارِ فَيَنْظُرُ [فِي] الْمَحَلِّ وَ مَا هُوَ عَلَيْهِ. فَإِنْ كَانَ عَلَى حَالٍ يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ فَيَسْتُرُهُ عَنْهَا، أَوْ عَلَى حَالٍ لَا يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ فَيَسْتُرُهُ عَنْ حَالٍ يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ فَيَسْتَمِي مَعْصُوماً وَ مُعْتَنَى بِهِ وَ مُحْفُوظاً

و گاه بر دست غفار بخشد. پس نظر کند به بنده و آن چه بر اوست. اگر مستحق عقوبت باشد ستر کند بنده را از عقوبت، و اگر نباشد ستر کند بنده را از حالی که بدان مستحق عقوبت شود. پس بنده را معصوم و محفوظ گویند.

وَ غَيْرِ ذَلِكَ بِمَا شَاكَلَ هَذَا التَّوَعُّ. وَ غیر مذکور را نیز بدین قیاس کن از آن چه مشاکل این نوع باشد از عطایای اسمائی.

وَالْمُعْطَى هُوَ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ مَا هُوَ خَازِنٌ لِمَا عِنْدَهُ فِي خَزَائِنِهِ. فَمَا يُخْرِجُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ عَلَى يَدَيِ اسْمٍ خَاصٍ بِذَلِكَ الْأَمْرِ.

و عطا دهنده در این صور و غیر آن الله تعالی است از آن چه در خزاین اوست، و "لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ". و آن اعیان این هر دو است که منتقش است به نقش آن چه بوده است و خواهد بود تا روز قیامت. پس بیرون نمی آید از خزاین اعیان که در حضرت عنایت اوست بسوی شهادت، مگر به قدر معلوم به دست اسمی که خاص باشد بدان عطا و حکم آن امر در دست او بود.

فَ "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (۲۰:۵۰ طه) عَلَى يَدَيِ الْعَدْلِ وَ إِخْوَانِهِ.

پس عطا داد هر چیزی را از اشیاء آن چه عین او اقتضا کرد خلقت او را بر آن وجه بر دست اسم "عدل"، و بر دست اسماء دیگر که مناسب این اسم باشد چون "مقسط" و "حکم" و غیر آن.

پس نتوان گفتن که: این چرا فقیر شد و آن غنی، و این [چرا] عاصی گشت و آن مطیع؟ چنانچه نتوان گفت که: این چرا انسان جزئی شد و آن کلی؟ از برای آن که "حکم" و "عدل" اعطا نمی کند هر چیزی را مگر آن چه عین او مقتضی آن باشد. "قُلِّلَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ"، بیت

گر حریر و قز دری خود رشته ای و رز خاری خسته، خود کشته ای

وَ أَسْمَاءُ اللَّهِ لَا تَنْتَاهِي لِأَمَّا تُعْلَمُ بِمَا يَكُونُ عَنْهَا- وَ مَا يَكُونُ عَنْهَا غَيْرُ مُتَنَاهٍ- وَ إِنْ كَانَتْ تَرْجِعُ إِلَى أَصُولٍ مُتَنَاهِيَةٍ هِيَ أُمّهَاتُ الْأَسْمَاءِ أَوْ حَضَرَاتُ الْأَسْمَاءِ. و اسماء الله اگر چه نهایت ندارد از آن که اسماء الهی معلوم می شود به آثارش که آن عوالم و ممکنات است، و آن چه از اسماء صادر می شود از آثار و افعال نهایی ندارد.

و اما اسماء راجع می شوند به اصول متناهی که آن اصول امهات اسماء باشند.

و تحقیق کلام در این مقام آن که: اسماء الله اگر چه بحسب سنده غیر متناهی است اما بحسب امهات و اصول متناهی است چنانکه امهات مظاهر اسماء الهی چون أجناس و انواع حقیقه متناهی است با وجود عدم تنهایی أجناس که در تحت انواع اند. پس شیخ در تعلیل عدم تنهایی اسماء الهی طریقه استدلال از اثر به مؤثر مسلوک داشته، می گوید: هر اسمی را عملی است که اختصاص بدان اسم دارد، و کاینات غیر متناهی لا جرم مستند باشد به اسماء غیر متناهی که حاصل باشد از اجتماع بعضی از اسماء کلیه با بعضی، و این اسماء غیر متناهی داخل در حیطه امهات اسماء الهی.

وَ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَمَا نَمَّ إِلَّا حَقِيقَةٌ وَاحِدَةٌ تُقْبَلُ جَمِيعُ هَذِهِ النَّسَبِ وَ الْإِضَافَاتِ الَّتِي يُكْنَى عَنْهَا بِالْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ.

یعنی: اگر اسماء متکثره است اما در حقیقت يك حقیقت است، أعنی يك ذات که قابل جمیع نسب و اضافات است که تعبیر از آن نسب و اضافات به اسماء الهی کرده می شود. و اسماء مسمی را از جمیع وجوه متعدد نکند، [و] کثرت و اختلاف صور امواج بحر را متکثر نگرداند. بیت:

يك بحر در حقیقت و امواج مختلف و آن موج هم ز بحر گهر بار آمده

وَ الْحَقِيقَةُ تُعْطَى أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ اسْمٍ يَظْهَرُ، إِلَى مَا لَا يَنْتَاهِي، حَقِيقَةٌ يُتَمَيَّزُ بِهَا عَنْ اسْمٍ آخَرَ، تِلْكَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي بِهَا يُتَمَيَّزُ هِيَ الْأَسْمُ عَيْنُهُ لَا مَا يَقَعُ فِيهِ الْأَشْيَاءُ، یعنی: تحقیق اقتضای آن می کند که هر اسمی را از اسماء غیر متناهی که ظاهر می شود حقیقتی باشد که آن اسم بدان حقیقت از اسم دیگر متمیز شود، و آن حقیقت که بدان متمیز می شود اسمی از اسماء نیست، مگر عین صفت که اعتبار کرده شده است با ذات، و اسم گشته. پس اسماء از حیثیت تکثر نیست مگر عین نسب و اضافات که مسماست به صفات، از آن که همه در ذات اشتراك دارند.

پس بدین تقدیر فرق نیست میان اسماء و صفات، و به اعتبار آن که اسم عبارت از مجموع است، فرق حاصل می شود. و بر هر تقدیری آن چه مشترك است، اسم نیست بلکه حقیقة الحقائق است. و اسماء از روی امتیاز هر یکی از دیگری حقایق متکثره اند که باز گشت همه به يك حقیقت مشترك است.

كَمَا أَنَّ الْأَعْطِيَاءَ تُتَمَيَّزُ كُلُّ أُعْطِيَةٍ عَنْ غَيْرِهَا بِشَخْصِيَّتِهَا، وَ إِنْ كَانَتْ مِنْ أَصْلِ وَاحِدٍ، فَمَعْلُومٌ أَنَّ هَذِهِ مَا هِيَ هَذِهِ الْأُخْرَى، وَ سَبَبُ ذَلِكَ تَمَيُّزُ الْأَسْمَاءِ.

چنانکه عطایا متمیز می شوند از يك دیگر به شخصیت، اگر چه از يك اصل باشند، پس معلوم است که این عطا نه آن عطای دیگر است. و سبب تمیز عطایا از يك دیگر تمیز اسماء است. پس امتیاز بعضی اسماء از بعضی دیگر و رجوع همه به حقیقت واحدة مشابَهت دارد به امتیاز مواهب، و رجوع همه به اصل واحد که منبع خیرات و کمالات است که آن ذات الهیه است از حیث اسم "وهاب" و "کریم" و "معطی" و امثال این. و سبب امتیاز در عطایا امتیاز اسمائی است، چه اختلاف معلومات مستند بر اختلافات علل است. و این بدان معنی است که هر اسمی را از اسماء عطایی است مختص به مرتبه ای و قابلیت که آن عین مظهر اوست.

4. شرح جندی: در شرح فصوص الحکم موبدالذین (۲۶۷-۲۶۶) چنین آمده است:

او- رضي الله عنه- گفت:

این عبد- که خدا تأیید فرماید او را به توسط خود- می‌گوید: برای اوست مالکیت رقیه، و بخشش مالکیت انتفاع است، نه رقیه، مانند کسی که شتر را می‌بخشد تا شیرش دوشیده شود و یا بر آن سوار شوند، یا زمین را می‌دهد برای زراعت، و اغلب در آن مدت معینی شرط می‌شود، سپس بازگردانده می‌شود، و آن نباشد مگر از حضرات اسماء، و آنها رحمت‌هایی اختصاصی هستند به حسب خصوصیت حضرات، و متخصص به موجب استعدادات.

آن گاه، [می‌دانیم که] هر چند عطایا و منح از حضرت اُحدیّت جمع الهی می‌باشند، و آن ذاتی است، یعنی از ذات لاهوت، و ممکن نباشد إطلاق عطایا آن (الهی) بودن از آن حیثی که او می‌باشد، بدون آن که تجلی الهی اُحدی اجمالی ذاتی از خصوص حضرتی از حضرات اسماء بوده باشد، چه اگر تجلی از حضرت الرحمن باشد، خالص باشد عطایای الله از آمیختگی و کدورت، و در برگیرد دنیا و آخرت و ظاهر و باطن را، و اگر از حضرت الواسع باشد، فراگیرد ظاهر گیرنده را و باطن و روح و طبیعت او و غیر آن را، و تَمّ باشد نعمتش، گوارا در عافیت و رفاهیت. و این چنین عطایای الله ممزوج باشند و به رنگ حکم حضرتی که از آن تجلی می‌کنند، چه الحکیم می‌نگرد به آنچه شایسته‌تر و مناسب‌تر است، چون شیخ- رضی الله عنه- به تفصیل بیان فرمود خصوصیات حضرات را، حاجتی نیست به سندیت اسم الله و الرحمن. و معصوم و محفوظ همان عبدی است که العاصم و الغفار و الحافظ و الواقی حایل می‌شوند بین او و آنچه راضی نیست بدان از ذنوب. و "مورد عنایت" عام‌تر است از محفوظ و معصوم، چه گاه شخص مورد عنایت کسی است که ذنوب او را زیانی ندارند، و محبت الهی و اعتناء ربّانی دگرگون می‌گرداند سیئات او را به حسنات. معصوم در عرف شرعی مخصوص انبیاء است، و محفوظ مخصوص اولیاء.

او- رضی الله عنه- گفت: وَ الْمُعْطَى هُوَ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ مَا هُوَ خَازِنٌ لِمَا عِنْدَهُ فِي خَزَائِنِهِ. (و معطای الله است از آن حیث که او خازن چیزی است که خزاین آن نزد اوست) یعنی از حیث آن که آن اسم خازن آن چیزی است که نزد اوست از خزائن اسم الله "فَمَا يُخْرِجُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ" یعنی به قدری که استدعای آن را دارد قابلیت گیرنده و اهلّیت دارد [برای آن] از خزائن او، پس، خارج نمی‌گرداند آن سوی او مگر به قدر آن معلوم

عَلَى يَدَيِ اسْمٍ خَاصٍ بِذَلِكَ الْأَمْرِ. فَ "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (طه ۲۰:۵۰) عَلَى يَدَيِ الْعَدْلِ وَ إِخْوَانِهِ. (بر دست اسمی که خاص آن امر است. پس، "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ" (طه ۲۰:۵۰) [می‌بخشد به هر چیزی خَلْقش را] بر دست عدل و برادرانش) زیرا الحكم العدل حکم می‌کند بر الجواد و الوهاب و المعطي تا ببخشند آنچه را می‌بخشند به قدر قابلیت گیرنده.